

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الدلیل الثالث: لزم الحرج و تسلسل المفسد الاخری علی عدم الاعتراف» دلیل سوم درحقیقت یک قضیه‌ی شرطیه‌ی اقترانیه است به این شکل که گفته می‌شود اگر شارع مقدس اعتراف نفرماید به شخصیت‌های اعتباری که در زمان ما وجود دارد و تصرفات این شخصیت‌های اعتباری را نافذ قرار ندهد، این لازمه‌اش ایجاد حرج و اختلال نظام برای مردم، مسلمین و موالیان خود، شارع خواهد بود. اگر شارع بفرماید این بانک‌ها را من قبول ندارم، بفرماید شخصیت اعتباری دولت را قبول ندارم یا اگر قبول دارم تصرفاتش را نافذ نمی‌دانم، خب همه‌ی این کارهایی که دارد دولت انجام می‌دهد همه‌ی این‌ها شرعی نیست پس تصرفات در آن‌ها اشکال پیدا می‌کند، دیگر داخل این وزارتخانه شدن، این ساختمان شدنی که دولتی هست و شهرداری، کجا، کجا، همه جایی که مردم کار دارند و این ساختمان‌ها مال شخص حقیقی که نیست مال شخص اعتباری است این‌ها، خب شارع هم که قبول نکرده شخص اعتباری را، خب می‌خواهی با قطار بروی جایی، قطار مال کی هست؟ مال یک شخص اعتباری است، مال شخص حقیقی نیست، تصرف در قطار نمی‌توانی بکنی، می‌خواهی هواپیما سوار بشوی هواپیما اگر مال شخص اعتباری باشد شارع هم می‌گوید من شخص اعتباری را قبول ندارم، تصرفاتی‌اش که رفته خریده من قبول ندارم این خرید را، این خب قبول ندارم، پس همه‌ی این‌ها دیگر درست؟ حتی مراکز مذهبی، خیلی از مراکز مذهبی هم که می‌رویم بالاخره این‌ها رفتند از همان بانک و از جاهای دیگر و این‌ها مصالح و جا و این‌ها را تهیه کردند آوردند این‌جا را درست کردند مثلاً مسجدی ساختند، حسینیه‌ای ساختند. اگر شارع قبول نفرماید و اعتراف به شخص اعتباری نفرماید این مستلزم حرج شدید است، پس ماها باید برویم توی بیابان زندگی کنیم تنها از همان آذوقه‌های بیابانی استفاده کنیم یا کذا و یا این‌که اختلال نظام لازم می‌آید، اصلاً دیگر همه چی بهم می‌خورد دیگر. و حال این‌که می‌دانیم

که شارع راضی به حرج این چینی و اختلال نظام نیست، پس می فهمیم که پس تالی باطل است «فالمقدم مثله» این که اختلال نظام لازم بیاید، این که حرج شدید این چینی لازم بیاید این باطل. حالا که این باطل شد فالمقدم که این بود که شارع لم يعترف، لم يأذن، لم يجوز، لم يشرع تصرفات این شخصیت های اعتباری را، پس آن هم باطل می شود. وقتی آن لم يعلمها باطل شد به جایش اثبات می نشیند لم يشرع باطل است پس شرع، لم يعترف باطل است پس يعترف و هكذا. این حاصل دلیل سوم هست که بعض فقهای معظم؛ مرحوم آیت الله آقای آسید تقی قمی رحمه الله در یک حاشیه ای دارند ایشان بر مکاسب، در آن جا ایشان به این استدلال کردند. خب ایشان البته مصب کلامش در آن جا دولت هست که اگر دولت که یک امر اعتباری است، یک شخص اعتباری است اگر بخواهیم بگوییم که شارع لم يعترف به این شخص اعتباری و تصرفات او را نافذ قرار نداده است این چنین توالی فاسدی دارد ولو آن که آن دولت هم دولت جائز باشد مثلاً قبل از انقلاب؛ خب بالاخره همه ی این ها بوده دیگر. ایشان می فرمایند ما از این راه می فهمیم. این جا در این کتاب گفته شده است درست است کلام این محقق در خصوص دولت است اما فرمایش یک فرمایشی است که اگر صحیح باشد این قابل تعمیم به سایر موارد هم هست ولذا به عنوان یک دلیل عام فعلاً طرح می شود حالا ببینیم اشکال دارد یا اشکال ندارد.

س: ... 5:30

ج: فعلاً در عالمی که ما داریم زندگی می کنیم، دنیایی که ما داریم زندگی می کنیم، حالا البته این ها این فرمایشات حالا بعداً توی اشکالات طرح می شود و حالا بحث می شود از آن. ولی صحبت در این است که همه چیز که دست ما نیست یا همه ی مسلمان ها هم که این جور نیست که مقید باشند حالا به آن چیزی که شما قائل هستید یا بعض افراد قائل هستند. آن ها کارشان را انجام دارند می دهند درست؟ آن ها بانک را درست کردند یا بانک از خارج آمده، این شیوه از خارج آمده، بالاخره الان مبتلا به شده دیگر؛ دولت ها هم که دست آدم ها نیست خیلی اش، حالا انقلابی بشود دست بگیرند و معمولاً خب هستند دارند این کارها را می کنند. حالا بالاخره توی این کشور ساختمان های متعدد هست، وزارتخانه ها هست، مردم کار دارند،

می‌خواهی ساختمان بسازی باید بروی پروانه بگیری، می‌خواهی مغازه باز کنی باید بروی پروانه بگیری درست؟ پروانه می‌خواهی بگیری باید کجا بروی؟ باید بروی توی این عمارت، توی این ساختمان، چاره‌ای جز این نداری. خب پس بنابراین حالا می‌خواهی مسافرت بکنی می‌خواهی از جاده بروی، این جاده را کی درست کرده؟ این جاده را مثلاً وزارت راه درست کرده یک شخصیت اعتباری درست کرده دیگر، می‌گویی آقا این سیمان‌ها این نمی‌دانم آسفالت‌ها این همه غصبی است، این‌ها همه اشکال دارد، این‌ها همه، خب این‌ها همه چی می‌شود؟ اصلاً قفل می‌شود زندگی دیگر. حالا تا ببینیم چه جوابی داده می‌شود بعد این حالا در بیان اشکال و جواب از اشکال حدود و ثغورش بهتر روشن می‌شود.

«الدلیل الثالث: لزوم الحرج و تسلسل المفاسد الاخری» پشت سر هم درآمدن مفاسد دیگری غیر از حرج بر صورت عدم اعتراف، که علاه بر حرجی که در ذهن‌ها می‌آید اصلاً مفاسد دیگر هم این دارد، وقتی این قدر کار را ضیق کردیم مردم اصلاً به اصل دین و ایمان و این‌ها هم به خدمت شما وقتی توی این مضایق هستند اصلاً به آن چیزها هم بدبین می‌شوند، مفاسد دیگر هم بر آن مترتب است. «إن لم تکن للشخصیات الاعتباریة و تصرفاتها مشروعیة» اگر برای شخصیت‌های اعتباری «و تصرفاتها» و تصرفات شخصیت‌های اعتباری مشروعیت نباشد «فیلزم من ذلك محاذیر» از این عدم مشروعیت محاذیری لازم می‌آید «و سلسله فاسده» یک سلسله و حلقه‌های پشت سر هم فاسدی لازم می‌آید که «لا یمکن الالتزام بها» به آن محاذیر و این سلسله‌ی فاسده. «لأنه یلزم من عدم مشروعیتها» لازم می‌آید از عدم مشروعیت شخصیت‌های اعتباری «عدم جواز التصرف فی أموال الإدارات و المؤسسات و الشركات الحکومیة و الخصوصیة» حتی، چون خصوصیه مال دیگر این و آن نیست که، شرکت‌های خصوصی هم همین جور است، یک شرکت یک شخصیت اعتباری دارد نه زید و عمرو، این‌ها سهامدارش هستند و الا شخصیت حقوقی غیر از این است. آن هم تصرفاتش گاهی جایز نیست. آمده یک چیزی را خریده آن خرید ملکش نشده، خب ملک نشد غصب کرد مال مردم است نمی‌توانی توی آن تصرف بکنی. «کالبنوک و المستشفیات» بیمارستان‌ها «و المدارس» مدرسه می‌خواهی بروی خب خیلی‌هایش دولتی است همین جور است «و الجامعات» دانشگاه‌ها «و الجمعیات

الخيرية و وسائل النقل العامة» اتوبوسرانی شهری، بین شهری امثال اینها «التي بنيت» ان وسائل نقل عامه و همگانی یا مساجدی که «بنيت بأمر الحكومة» الان توی جاده‌ها مسجد ساختند، خب اینها را کی ساخته؟ خب وزارت راه ساخته، نمی‌دانم فلان جا ساخته، اینها شخصیت‌های اعتباری هستند آمدند ساختند، اصلاً به اینها نمی‌شود تصرف کرد وارد نمی‌شود، نماز آنجا باطل است و هكذا «و هو أمر» این که همه‌ی اینها باطل باشد «امر» یلزم منه المحاذیر التالية» از این محاذیری که در بعد می‌آید حاصل می‌شود. «1. الحرج أو اختلال النظام» یک حرج و شدت و مشقت زاید الوصف و همچنین این که دگرگونی و از هم گسستگی نظام لازم می‌آید. مردم می‌گویند ما اینجا نمی‌رویم، اگر متدین، ما اینجا نمی‌رویم، ما هم قبول نداریم نمی‌شود فلان. «2. عدم ملكية الاموال التي يودعها الناس في البنوك، مع أن الإيداع منتشرٌ في جميع أنحاء العالم» دو این است که اموالی که ایداع می‌شود و گذاشته می‌شود در بنوک، باید بگوییم این به ملک بانک در نمی‌آید و مال بانک نمی‌شود، اینها مال مردم است کله‌ی هم ریخته حالا ما نمی‌دانیم کدامش مال کی هست، کدامش مال کی هست، نمی‌توانیم در آن تصرف بکنیم، نمی‌توانیم برویم از بانک پول بگیریم، مال مجهول المالك است دیگر، نمی‌دانیم مال کی هست اینها. بانک که مالک نشده، تصرفات بانک هم جایز نیست به چه دلیل می‌آید مال مردم را می‌خواهد به من بدهد؟ «مع أن الإيداع» با این که این ایداع؛ پول را در بانک گذاشتن این «منتشرٌ في جميع أنحاء العالم» توی عالم یک جا پیدا می‌کنید که این جوری نباشد؟ توی شهر و روستا و همه جا همین است دیگر، مگر می‌شود از نظام خارج شد؟ الان یک بلیه‌ی عامه‌ی جهانی است اینها دیگر. «و ينتج ذلك» نتیجه‌ی دیگری که این می‌دهد که حالا «عدم وجوب الخمس في تلك الاموال.» این اموال هم بر این که مالک نشده، کسی که می‌رود مثلاً فرض کنید از بانک، کسی می‌رود یک فرشی می‌خرد، یک چک می‌کشد می‌گوید پول را برو از بانک بگیر. این آقایی که می‌رود پول را از بانک می‌گیرد مالک این پول که نمی‌شود که، خمس چی بدهد؟ مالک نشده. بایع که اجناس را می‌فروشد بعد پولش را چی می‌دهد؟ نقد که نمی‌دهند خیلی‌ها، یا حالا نقد هم حتی بدهد، او به چه جهت رفته از بانک، الان از بانک رفته گرفته آورده دارد به این می‌دهد یا چک می‌دهد، خب این می‌رود از بانک چکش را می‌گیرد، خب این پول کی هست؟

پس این آقای فروشنده که می‌رود این پول را پاس می‌کند این چک را پاس می‌کند مالک این پول نمی‌شود که. خب بعد به چه مناسب به او می‌گوییم خمس درآمدهایت را بده؟ درآمد ندارد همه‌اش مال غصبی است به دستش می‌رسد. پس کار علماء هم بهم می‌خورد این‌جا، می‌گویند از مردم چه خمسی می‌گیری؟ این‌ها که مالک نشدند. خب بله یک وقت زمینی باشد چیزی باشد آن سال بهش گذشته باشد، زائد بر مؤونه‌ی سالش باشد فلان آن بله ولی پول و این‌ها، این‌ها توالی فاسدی است.

«الثالث» سومین تالی فاسد «بطلان معاملات الشراء بهذه الاموال و الاموال المتداولة بيد الناس هي جزء من تلك الاموال» مشکله‌ی سومی که پیش می‌آید این است که این معاملاتی که انجام می‌شود در مقابل پول دو قسم هستند، تارةً در مقابل یک پول خاص می‌گویند آقا این را بگیر آن متاع را به من بده که ثمن یک پول مشخص محدد مشخصی است، به ذمه نمی‌خرید که بعد اداء بخواهید بکنید، نه در مقابل همین پول. خب این‌جا که اصلاً معامله باطل است چون این مال مال تو نیست. پس معامله بالرأس باطل است ...

س: ... 13:39

ج: نه باطل است، حالا باطل به این معنا، یعنی الان ملکیت منتقل نشده، دیگر حالا با اجازه بعداً، الان بالآخره نقل و انتقالی نشده.

اگر به ذمه خریدی که معمول معاملات هم این است که به ذمه می‌خرند، معمولاً این جور نیست که حالا؟؟؟ عین پول خواست. خب آن‌جا بعداً می‌رود با این پول‌ها می‌خواهد دینش را بپردازد دیگر، این پول غصبی است، پول غیر جایز التصرف است، ذمه‌اش بری نمی‌شود، همین‌طور مدیون باقی می‌ماند. رفته فرش خریدی رفته خانه خریدی، حالا پولش را از این پول‌ها پرداخته. خب وقتی که از آن بایع خرید ذمه‌ات چی شد؟ مشغول شد به ثمن آن دار، به ثمن آن ماشین، به ثمن آن فرش و هکذا، به ثمن آن گوشتی که خریدی، آن نانی که از نانوايي خریدی، این پول‌هایی هم که به آن‌ها می‌دهی این‌ها که فایده ندارد. پس بنابراین همین جور ذمه‌ی شما مشغول می‌ماند. این آقا از دنیا می‌رود مدیون به ناس. البته آن هم مدیون است، آن هم، همه همین جور هستند دیگر. این‌ها توالی فاسدی است که اگر شارع اعتراف نکند به شخص اعتباری در

دنیای امروز ما و این تصرفات را جایز نشمارد شارع چنین توالی فاسدی هست و می شود آیا گفت که شارع راضی به این مطلب است؟ کلا و حاشا. پس قطع پیدا می کنیم و اطمینان پیدا می کنیم بر این که اعتراف شارع می فرماید که: «بطلان معاملات الشراء» معاملات خریدن به این اموال «و الاموال المتداولة بين الناس هي جزء من تلك الاموال» حالا این اموالی که در بانکها موجود است یا اموالی که متداول است به دست مردم که جزئی از همین اموال است دیگر، آنها هم می روند از بانک می گیرند دیگر، کار دیگر نکردند. حالا چرا بطلان معاملات الشراء به این اموال لازم می آید؟ «لأن ثمن الشراء لو كان شخصياً» اگر ثمن شخصی باشد یک پول خاصی در درست گرفته بگوید این را بگیر آقا «فالمعاملة باطلة؛ لأن المال أخذه من البنك مال مغضوب» مال مغضوبی است «و لو كان المال في الذمة» و اگر مال هم در ذمه اش باشد «سببى المشتري مديوناً للبائع» همین جور باقی می ماند مدیون، چون پولی که داده پول خودش نبوده مدیون باقی می ماند «و فى النتيجة» و در نتیجه ی این بطلان الشراء «سيواجه الناس مشاكل فى معاملاتهم اليومية التى يعيشونها» مردم مواجه می شود با مشکلاتی در معاملات و داد و ستدهای هر روزی شان که با او زندگی می کنند «و جميع ذلك مما لا يمكن الالتزام به.» همه ی این محاذیر ثلاثه که گفتیم اینها چیزهایی است که نمی شود التزام به او داد در شرع. «باللتفات الى المحاذير المذكورة آنفاً فإنه» به خاطر این محاذیری که همین گذشته ی نزدیک ذکر شد «يحصل العلم أو على الأقل يحصل الإطمئنان العقلانى» اگر علم صددرصد هم حالا پیدا نشود، یک کسی حالا خیلی دقیق النظر و فلسفی است ذهنش، از این چیزها برایش علم پیدا نمی شود. اما اطمینان عقلانی پیدا می شود که «بأن الشارع اعترف بالشخصيات الاعتبارية ونفوذ تصرفاتها.» علم برایش پیدا می شود که شارع اعتراف به دو چیز کرده. یک: شخصیت اعتباری را قبول کرده. این که بانک یک موجود اعتباری است قبول کرده، دولت یک موجود اعتباری است قبول کرده و هکذا. دو: تصرفات شان، خرید و فروش های شان، قرض دادن، قرض گرفتن، معاملات، عقود، ایقاعاتی که انجام می دهند اینها را هم نافذ قرار داده.

ج: تا شما چقدر علم پیدا کنی. اگر علم پیدا کردی که شارع اعترف دیگه. این دلیل می‌خواهد بگوید شارع اعترف به این‌ها. تصرفات را هم قبول کرده. حالا فعلاً استدلال را داریم می‌گوییم که حالا ببینیم که اشکالاتی که کردند چیه. این فعلاً مقام استدلال است به بیان حجت مستدل است. خب از توضیحی که دادیم یک مطلب روشن شد. ما گفتیم به واسطه این توالی فاسده و لزوم این محاذیر علم پیدا می‌کنیم یا اطمینان عقلانی پیدا می‌کنیم که پس شارع اعتراف کرده است. بنابراین ما در این استدلال به حدیث حرج و امثال ذلک نخواستیم تمسک کنیم که «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» قرآن باشد یا حدیث باشد. به این نمی‌خواهیم استدلال بکنیم. به ادله‌ی حرج نمی‌خواهیم استدلال بکنیم. تا این که کسی بیاید اشکال کند بگوید که آقا، ادله‌ی حرج شخصی است. حرج شخصی مقصود است. و این‌جا پس بنابراین اگر برای کسی حرج نیست نه، یک کسی مثلاً یک‌جوری می‌تواند زندگی کند. توی یک روستایی و فلانی می‌گوید من کاری به بانک ندارم، کاری به چیز ندارم اصلاً، کاری به این چیزها ندارم. یک روستایی در طالقان هست می‌گویند اصلاً کار به هیچی ندارند. حتی شناسنامه هم نمی‌گیرند. چیز هم نگرفتند تا حالا، برای خودشان یک زندگی دارند منقطع از عالم هستند. خب می‌گویند ما همین‌جور می‌رویم زندگی می‌کنیم. اگر کسی برایش امکان دارد، حرج نیست. اگر لا حرج بخوایم تمسک کنیم لا حرج ملاکش حرج شخصی است آن ادله نه حرج نوعی. فلذا است ماه رمضان است مثلاً بسیار گرم است برای نوع مردم مشکل است روزه گرفتن در یک منطقه‌ای. خب بر آن‌ها واجب نیست. اما یک نفر همان‌جا هست یک امکاناتی دارد، یا توان جسمی قوی‌ای دارد. خب این‌طور نیست که بر او جایز باشد روزه نگرفتن. نه، حرج شخصی است. بر تو که حرج نیست روزهات را بگیر. حالا بر دیگران حرج است. ولو برای نوع مردم حرج باشد. صد هزار نفر توی این شهر موجود هستند. همه‌ی آن‌ها غیر تو حرجی است برای‌شان، خب ولی برای تو حرجی نیست. خب باید روزه را بگیرد. یا مسائل مختلف؛ حرج، آن حرجی که در آیه شریفه هست و در روایات فرمودند که حرج نیست این حرج شخصی است و در مانحن فیه ما نمی‌توانیم، به او اگر بخوایم استناد بکنیم مضیق می‌شود دایره. بله، برای کسانی که حرج است بله. حالا لزومی ندارد که ما، ما مشهد نمی‌رویم. حالا مشهد رفتن، حالا می‌خواهید

بروید با قطار برویم، با هواپیما برویم یا توی ...، خب برای مان لازم نیست. بله، توی خیابان برویم، اصلاً از خانه بیرون برویم، می‌خواهیم برویم نان بگیریم حرج است خب یک مقدار. کوچه را مثلاً شهرداری آمده آسفالت کرده. این مقدارش بله. اما مسافرت نرفتن یا فلان نرفتن چی می‌شود؟ این پس به ادله حرج تمسک نکردیم تا کسی برگردد این اشکال را به ما بخواهد بکند. و هم‌چنین پس می‌فرماید: «وبالتوضیح الذی مرّ» که توضیح چی بود؟ این بود گفتیم این مقدمات لزوم این‌ها برای ما ایجاد قطع می‌کند یا ایجاد اطمینان می‌کند که شارع در تشریح‌اش راضی نیست به چنین مشکله‌ای که برای مردم پیش بیاید. پس اعتراف کرده، پس نافذ قرار داده، با این توضیح معلوم شد که مستند ما ادله‌ی حرج نیست. می‌فرماید: «و بالتوضیح الذی مرّ یعلم أن المراد لیس التمسک بأدلة نفی الحرج، حتی یشکل علیه» تا این‌که اشکال بشود بر این تمسک. «بأن موضوعها» به این‌که موضع ادله‌ی نفی حرج، حرج شخصی است. و این یک اشکال.

«وأن لسانها نفی الحكم و لیس إثباته». اشکال دیگری که ممکن است به ادله‌ی نفی حرج بشود یک اشکالی است که خب در اصول مطرح است، در این قاعده مطرح است. بزرگانی فرمودند هم در لاضرر فرمودند، هم در ادله‌ی لاحرج فرمودند. فرمودند حرج نفی حکم می‌کند. ناظر به تشریحات شرع است. هر جا از تشریحات شرع ضرری لازم بیاید، حرجی لازم بیاید، این ادله‌ی لاضرر و لاحرج می‌گوید ما جعل نکردیم. مثلاً فرض کنید اگر بخواهد وضو بگیرد این وضو ضرری است برایش، اگر مثلاً وضو بگیرد بیماری چشم پیدا می‌کند. خب ضرری است. «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» (مائده/6) اطلاق دارد. این لاضرر ناظر به آن است. می‌گوید نه آقا، آن اطلاق ندارد. من این‌جا وضو جعل نکردم. یا این‌که زمستان شدید است. یک سرمای شدید است که مریض نمی‌شود ولی تحمل این‌که بخواهد یک وضو بگیرد، آب سرد این‌جوری بزند خیلی شاق است. خب شارع باز این‌که فرموده لا حرج، وضو نمی‌خواهد بگیرد، تیمم بگیرد. پس نفر حکم می‌کند. اما ما می‌توانیم با لاضرر و لاحرج اثبات حکم هم بکنیم که فلان حکم را شارع جعل کرده؟ مثلاً فرض کنید در باب خیار غبن، در آن‌جا همین بحث هست. خیار غبن. خب ما روایتی بر خیار غبن نداریم. برای عده‌ای از خیارات روایت داریم. «البیعان بالخیار ما لم یفترقا» خیار مجلس، خیار

عیب، خیار چّی، اما خیار غبن ما روایت نداریم. نه آیه نه روایت. عده‌ای آمدند گفتند ما به لاضرر تمسک می‌کنیم. این که شارع بخواهد بفرماید خیار ندارد مغبون، این ضرر است بر مغبون. پس بنابراین معلوم می‌شود شارع جعل خیار کرده است. آن جا عده‌ای اشکال کردند گفتند نه، لاضرر می‌گوید ما ناظر به نفی احکامی است که اطلاق دارد. اما ناظر به چّی نیست؟ به جعل حکم نیست. خب این جا هم این جا اشکال می‌شود. حرج نفی برمی‌دارد. این جا هم نفی می‌کند هر جا. این تصرف تو الان حرام است خب به اندازه‌اش می‌گوید من برداشتم. اما این جور نیست که اعتراف شارع را اثبات بکند به این که شخصیت اعتباری را جعل کرده است، اعتراف کرده است. یا جواز تصرف را جعل فرموده است نه. بله، حرمت تصرف به مقداری که «لا یجوز التصرف فی مال أحد الا بطبیئة نفس منه» حالا یک جا شد حرجی، یک جا شد ضرری. این حرمت را شارع برداشته. بله، مثلاً من الان یک جایی یک مشکلی پیش آمد یا یک دشمنی دارد دنبال می‌کند. الان بخواهم الان خودم را تحفظ کنم باید از زمین مردم، ملک مردم یا بگذارم روی او رد بشوم. خب این جا او هم نیست که به من اجازه بدهد. علم هم ندارم که او مثلاً فرض کنید که اجازه می‌دهد، راضی به این است. ممکن است یک آدم از آن ضد کذایی باشد بگوید نه، راضی نیستیم. خب ولی این جا شارع این حرمت را برمی‌دارد. چرا؟ برای این که این حرمت ضرری است دیگه. این حرمت حرجی است در این جا، برمی‌دارد این حرمت را. این هم اشکال دیگری است که ما اگر به لیل لاحرج بخواهیم تمسک کنیم لاحرج مثبت احکام نیست. نافی اطلاق احکام است. یا عموماً است و امثال ذلک است.

س: 25:47

ج: آن را نهی بدانید که اصلاً هیچی، اصلاً دیگه هیچی.؟؟ ضرر نزن به کسی.

س:؟؟

ج: نه، نه، نه، اصلاً اگر نهی بدانیم دیگه از باب این مباحث خارج می‌شود اصلاً. چه نهی الهی بدانیم کما قال به شیخ الشریعة الاصفهانی، چه نهی سلطانی بدانیم کما قال به الامام قدس سره، دیگه آن‌ها اصلاً می‌گویند ... فلذا امام یکی از اشکالاتش این است که اصلاً شما به لاضرر نمی‌توانی توی این ابواب تمسک کنید. چون

ربطی به این ابواب ندارد. حتی وضوء ضرری را ایشان می فرماید لاضرر بر نمی دارد. او می گوید ضرر به کسی نزن. من که به کسی نمی خواهم ضرر... او باید چه کار کنی؟ این یا تعارض می شود بین این دو تا یا فلان می شود. یک داستان دیگری را باید پیش بکشید برای بحث فقهی اش. اما قوم که می فرمایند که ظاهر کلام هم حق با قوم است در این که که لاضرر و لاضرار، به خصوص آن که فی الاسلام دارد. «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» شارع دارد إخبار می کند به این که من در اسلام یعنی در تشریحات، اسلام همان تشریحات شارع است دیگه. در دین من، آن دینی که برای شما تشریح کردم توی آن ضرر نیست. پس بنابراین اگر یک جا می بینید یک اطلاقی دارد کلام من یا کلام اولیاء من که آن پرش می گیرد موارد ضرری و حرجی را نه. این فلذا حاکم است، مفسر است، آن ها را توضیح می دهد که این پرش این جاها را نمی گیرد. توی مراد جدی ما نیست ولو آن که لفظمان ظاهرش اطلاق داشته باشد.

س: 27:29

ج: بله، مثبت حکم نیست. این نظریه ای است البته اختلافی است این خودش را بحث قاعده لاضرر، عده ای هم می گویند نه، وقتی فرموده ضرر نیست ما هر دو را از آن استفاده می کنیم. مثلاً شهید صدر قدس سره قائل است به این که هم حکم اثباتی هم حکم نفی ای هر دو از آن استفاده می شود. این دیگه راجع الی قاعده لاضرر. این حتی یشکل. یعنی ما آن را نمی گوئیم تا حالا کسانی که مبناءشان آن است بیابند اشکال کنند. خب می فرماید که «و أن لسانها حتی یشکل علیه»، یکی «بأن موضوعها الحرج الشخصي و حتی یشکل علیه بأن لسانها» این بأن لسانها عطف به آن بأن است. «وأن لسانها نفی الحکم» لسان ادله نفی حرج نفی حکم است. «ولیس لسان او إثبات حکم». «بل المراد» پس مقصود ما هم، مراد ما تمسک به ادله نفی حرج نیست. «بل المراد أن المحاذیر المذكورة تستلزم القطع أو الإطمئنان بحصول المشروعية»، به این که مشروعیت برای این ها حاصل است «وهما أي: القطع والاطمئنان معتبران علی ...

س: حاج آقا ببخشید؛ فاعل باید این کبرای شرعی ...

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/11/01

ج: بله؟ این کبرای شرعی کشف می‌کنیم دیگه. از این کشف می‌کنیم که چنین چیزی هست. از همین محاذیر، چون اگر آن کبرا نباشد، این محاذیر لازم می‌آید. اگر آن نباشد این محاذیر لازم می‌آید. این محاذیر که پذیرفتنی نیست. پس معلوم می‌شود آن کبری نباشد باطل است. وقتی کبری نباشد باطل است به جای آن چی می‌نشیند؟ تقیض‌اش که کبری وجود دارد. هست.

س: 29:20

ج: یقین کردیم دیگه.

س: یعنی نتیجه این؟؟

ج: خب یقین به چی پیدا کردیم؟ یقین به همین طور ..! متعلق ندارد؟ یقین پیدا می‌کنیم به این که پس شارع شرع چنین حکمی را ولو به دست ما نرسیده باشد لفظ آن، اما تشریح فرموده و هذا کفی لی...

س:؟؟

ج: خب اگر شما جعل مرکبی پس قطع ندارید دیگه. خب حرف سر این است که علم پیدا می‌کنید.

س:؟؟

ج: چرا؟ چرا؟

س:؟؟ 30

ج: باشه دیگه، وقتی یقین پیدا کردی. بابا! می‌گوییم اگر این جور نباشد، اگر خدا این جور فرموده باشد این لازم می‌آید. این اختلال نظام که باطل است. اگر شما این کار را نکنید شما خیلی جاها باید گیر می‌کنید اگر این حرف را نزنید.

س:؟؟

ج: خب اگر شما هم نمی‌پسندید نپسندید. ولی واقعیت این است که همه‌ی فقهاء غیر از حضرت عالی من الصدر الی الخلف قبول دارند که این، اگر این قیاس محقق بشود. یعنی صغری و کبرایش درست بشود یا مقدم و تالی‌اش درست بشود این نتیجه مقبول همگان است. توجه فرمودید؟

خب «علی أننا لو اعتبرنا أن موضوع الدليل المذكور هو الحرج النوعی للشخصی وقلنا بأن هذا الدليل يمكنه إثبات الحكم أو نقول يكفى أن ننفى بقاء الملكية السابقة فلان» خب حالا یک کسی این جا می آید می گوید آقا، ما می گوییم ادلهی حرج، حرج نوعی مقصود است یا اعم مقصود است. «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» یعنی حرج نوعی. یا اعم از شخصی و نوعی. حالا یک کسی برای شخص اش حرج شد، برای نوع هم حرج نیست. برداشتیم. اگر برای نوع حرج شد از همه برداشتیم. حتی برای توئی که حرج نشده. خب این جور می گوییم. اگر این جور گفتیم که حالا دست ما نیست که همین جور می گوییم ها! باید در محل خودش اقامه دلیل کنیم ببینیم که مقتضای ادله و قرائن و شواهد چی می شود؟ اگر این جور هم گفتیم باز چیه؟ باز این جور نیست که اگر بخواهیم به ادله حرج تمسک کنیم خیلی دست ما باز بشود. بلکه دائر مدار آن جایی است که حرج نوعی پیدا بشود. می فرماید: «علی أننا لو اعتبرنا أن موضوع الدليل المذكور هو الحرج النوعی لا الشخصی» دلیل این است که دلیل سوم بگوییم موضوع دلیل مذکور که دلیل سوم باشد حرج نوعی است نه شخصی «وقلنا بأن هذا الدليل يمكنه إثبات الحكم» از آن طرف هم بگوییم این دلیل فقط نفی حکم نمی کند. اثبات حکم هم می کند. می تواند اثبات حکم هم بکند. «أو نقول» یا این که اگر این دو تا را نگوییم «أو نقول يكفى أن ننفى بقاء الملكية السابقة بسبب الحرج النوعی»، یا این که این جور می گوییم. این جوری مطلب را درست کنیم. بگوییم آقا، این پول هایی که توی بانک است درست است قبلاً مال یک آدمی بوده، اما الان اگر شارع بگوید همین طور ملکیت او همین طور باقی است و تو تصرف تو غصبی می شود این حرج است. پس ملکیت قبل را نسخ کرده، برداشته. وقتی این غصب می شود که ملکیت او باقی باشد دیگه. اگر شارع بیاید بگوید نه دیگه، من ملکیت او را برداشتم به خاطر حرج. یا این جور می گویید. دست شماها باز است دیگه، شما هر جور می توانید یک جوری بیان کنید که ...

س: 33:6

ج: «أو نقول يكفى أن ننفى» بگوییم که آقا، کفایت می کند این که نفی کنیم برای این که آن مشکلات پیش نیاید، آن تصرفات غاصبانه و این ها پیش نیاید بقاء الملكية، نفی کنیم بقاء ملکیت سابقه را. یعنی أو نقول یعنی

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/11/01

بگوئیم اثبات حکم نمی‌کند. نفی حکم می‌کند. ولی این جوری می‌گوییم نفر حکم می‌کند. نمی‌خواهیم اثبات حکم بکنیم. نه، نفی حکم می‌کنیم اما نفی حکم مان را این جوری می‌گوییم. می‌گوییم ملکیت این‌ها می‌خواهد باقی باشد بر ما حرج است. برای مردم حرج است. حرج هم که نوعی شد. برای نوع مردم حرج است. دیگره به بانک نمی‌توانند مراجعه کنند. پس ملکیت سابقه را برداشته. خب «أو نفی بقاء الملكية السابقة بسبب الحرج النوعی» اگر این حرف‌ها را بزنی «فیمکننا حیثند، عندئذ التمسک بالدلیل المشار إليه ایضاً». به این دلیل حرج لفظی هم می‌توانیم تمسک بکنیم. و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

پایان